

استنباط مبانی علوم انسانی اسلامی در آثار علامه جوادی آملی^۱

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۹/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۰۹

محمدعلی سوادی*

چکیده

با توجه به چارچوب نظری اندیشه اسلام از منظر استاد علامه جوادی آملی که بر چهار مؤلفه اصلی علل غایی، فاعلی، مادی و صوری مبتنی است، بررسی نسبت (باورها و ارزش‌های) فلسفه محض با فلسفه علوم انسانی اسلامی و نیز نسبت فلسفه مضاف اخیر با مجموعه علوم انسانی اسلامی، در تولید علوم انسانی اسلامی دارای اهمیت است. از منظر این اندیشمند، در منظومه یک اندیشه یا دین و یا عینیت، داشتن تبیین، تحریر و تحلیل بهتر از حقیقت هر موضوعی به شناسایی دقیق و تبیین علل چهارگانه آن موضوع عینی یا اعتباری بستگی دارد. مبدأ فاعلی پیدایش گونه‌گون فلسفه‌های مضاف به علوم با امور، نوع نگرش کلی (الهی یا الحادی) فیلسوفان علم، به انسان و جهان می‌باشد؛ هرچند ممکن است خود عالم به صورت صرفاً ارتکازی از آن آگاه باشد. علت غایی و بایسته حکمت و نیز فلسفه‌های مضاف، سعادت‌مند و نورانی ساختن انسان و جامعه بشری در پرتو علم یا امر مضاف‌الیه است. علت صوری فلسفه‌های مضاف، نگرش فیلسوف علم به هستی، انسان، شناخت، ارزش و دیگر مؤلفه‌های مؤثر بر چارچوب، مبانی و منطق شناخت علم مضاف‌الیه است. علت و مبدأ مادی در فلسفه مضاف، همان علم مضاف‌الیه

۱۶۵

پیش

سال بیست‌وپنجم / شماره ۹۵ / بهار ۱۳۹۹

۱. این مقاله مستخرج از کتاب مبانی علوم انسانی اسلامی در آثار آیت‌الله العظمی جوادی آملی، مورد پشتیبانی صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران می‌باشد.
* استادیار جامعه المصطفی العالمیه. msavadi@gmail.com

است؛ این علم محمل و ظرف عینیت یابی نگرش‌های پیش‌گفته عالم (علت‌صوری یا نوع‌صورت‌بندی آن علم) است. همان صورت‌بندی یعنی اصول موضوعه و پیش‌فرض‌های پذیرفته‌شده توسط آن عالم برای آن علم است که سبب الهی یا الحادی‌شدن آن علم می‌شود. بنابراین در این مقاله مبانی خداشناسی، غایت‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ‌شناسی و ارزش‌شناسی بررسی می‌شود و در فرجام آثار و نتایج این دستاوردها بر ارتقای حداکثری غنای علوم انسانی اسلامی و کارآمدی آن، مورد توجه قرار می‌گیرد. روش این تحقیق، منطقی‌ترکیبی و بایسته فهم دین است که در ضمن مقاله تبیین می‌شود.

کلیدواژه‌گان: مبانی، علوم انسانی اسلامی، جوادی آملی، نگرش منظومه‌ای، نگرش فرانکر عقلانی، فلسفه محض، فلسفه مضاف، علل اربعه.

۱. مقدمه

امروزه از آن رو پرداختن به مبانی علوم انسانی اسلامی اهمیت می‌یابد که در راستای تولید علوم انسانی اسلامی، بررسی داشته‌ها و نداشته‌های خویش و چگونگی سامان‌بخشی آینده دین، حکمت، فلسفه مضاف، علم، زمینه و زمانه خویش، به مثابه مبانی و زیرساخت علوم انسانی به‌شدت مورد نیاز است. غایت‌مندی یا بی‌غایت‌بودن علم و در صورت غایت‌مندی، وضعیت موجود یا مطلوب غایت علم، از نقاط عطف سیر تحول علم، فرضیه، نظریه و روش، ساخت‌های عمده مطالعه در فلسفه علم است. عمده محورهای تمرکز فلسفه مضاف به یک علم یا امر خاص، بررسی فرضیه‌ها، نظریه‌ها، روش‌ها و نقاط اوج یا زوال تحول آن علم یا امر مضاف‌الیه می‌باشد. نسبت‌سنجی بین حکمت برین خود و فلسفه‌های مضاف گوناگون و نیز این فلسفه‌ها با رشته‌های مختلف علوم و یا امور متفاوت نیازمند امعان نظر فحول جامع معرفت از یک سو و اهتمام جدی دانشجویان و طلاب برای فهم و تبیین آن معارف بس منیع، از دیگر سو است. در همین باره این نوشتار در پی بررسی دیدگاه علامه جوادی آملی (دام‌ظله العالی) نسبت به مبانی علوم انسانی اسلامی، البته در حد فهم قاصر نگارنده، نه در

مستوای بس منیع اندیشه متعالی معظم له می باشد. چارچوب نظری مقاله بر اساس نوع نگرش ایشان به علوم انسانی (وابستگی این علم ها به فلسفه محض)، از راه تبیین علل اربعه این علوم در فلسفه علوم انسانی است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۱۴۸). با توجه به اینکه در این راستا مبانی انسان شناختی و سپس مبانی معرفت شناختی و به کارگیری ادله معتبر معرفت شناختی^۱ و دیگر مبانی حائز بالاترین درجه اهمیت است.^۲

مسئله اصلی این مقاله استنباط، ایضاح و تنقیح مبانی و روش علوم انسانی اسلامی کارآمد و چگونگی نقش آفرینی آنها از منظر علامه جوادی آملی (دام ظلّه العالی) و چارچوب نظری علل اربعه می باشد تا در غیاب آن علوم، دانش سکولار نتواند فطرت الهی، وحی، غایت متعالی انسان و مراتب فرازین عقل را نادیده انگارد و به خواسته های مادی تحویل ببرد؛ لذا در این مقاله مناسبات فلسفه محض و فلسفه مضاف و نسبت آنها با مبانی علوم انسانی اسلامی، آثار آنها بر چارچوب و منطق فهم و معرفت و تولید علوم انسانی اسلامی، مقدمات و لوازم مهم تر نگرش شخصیت محوری این مقاله برای تولید علوم انسانی اسلامی ذیل عنوان چارچوب نظری و سپس اهم مبانی علوم انسانی اسلامی مورد توجه قرار می گیرد. بدین امید که با طی چنین فرایندی دستمایه های لازم برای پژوهش های هرچه تفصیلی تر بعدی حوزویان و دانشگاهیان فراهم بیاید.^۳

۱. در مبحث معرفت شناسی مراد از عقل - به گاه کاربرد در برابر نقل - دلیل عقلی یعنی معقول است، مانند خلق به معنای مخلوق. نیز عقل (دلیل عقلی) در برابر شرع نیست. نیز مراد از نقل - به گاه کاربرد در برابر عقل - دلیل نقلی یعنی منقول است، هر چند استدلال از متن منقول ممکن است به وسیله عقل یعنی نیروی ادراک کننده (قوه عاقله) باشد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۳۶).

۲. در این زمینه کتاب مبانی علوم انسانی اسلامی در آثار آیت الله العظمی جوادی آملی و مقاله «نسبت ادله معتبر معرفتی در هندسه معرفت دینی از دیدگاه آیت الله جوادی آملی» به گونه ای سراسر معطوف به چارچوب و منطق و مؤلفه های یاد شده است. از این دو اثر نگارنده اولی برای صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور نگاشته شده است و دومی جزء مجموعه مقالات کتاب عقل شیعی و عقل نواعزالی، به کوشش محمد عرب صالحی، در سال ۱۳۹۳ توسط سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی چاپ شده است.

۳. البته خوشبختانه پیش تر هم آثار فراوانی در زمینه علوم انسانی اسلامی نگاشته شده است و هم دیدگاه های شخصیت محوری این مقاله مورد بررسی و نقد صاحب نظران واقع شده است؛ از جمله شماره های ۷۰-۷۱ کتاب نقد - یکی از نشریه های پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی - به نقد و بررسی

۲. چارچوب نظری

الف) منظومه‌نگری علم، عالم، آدم و دین

علامه جوادی آملی به لحاظ برخورداری از نگرش بسیار ارزشمند و کارآمد منظومه‌ای به دین و عالم، همواره نقش اصلی مبداهای غایی، فاعلی، مادی و صوری را بسیار تعیین‌کننده ارزیابی می‌نمایند (ر.ک: همو، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۵۴-۱۵۵). معظم‌له فلسفه مضاف بایسته را از یک سو زیرمنظومه حکمت متعالیه و از دیگر سو آبخور علوم (انسانی اسلامی مطلوب) یا امور مضاف‌الیه می‌دانند. از منظر ایشان حکمت متعالیه صرفاً می‌تواند تأمین‌کننده مبانی فلسفه‌های مضاف و علوم باشد و نباید انتظار تغذیه محتوای این دو اخیر را از آن داشت. ولی غفلت از نقش کارآمد حکمت متعالیه در تعیین مبانی، به زایش فلسفه‌های مضاف و علمی می‌انجامد که به لحاظ نادیده‌انگاری مبداهای چهارگانه غایی، فاعلی، مادی و صوری، نه می‌توانند شناختی جامع، واقع‌نما و صحیح از کل واقعیت ارائه دهند و نه از توانایی لازم برای حل فراگیر، پایا و پویای مسائل عالم بر می‌آیند؛ حداکثر هنر آنها درک بخشی، سطحی و ابزاری از برشی محدود از واقعیت می‌باشد و به همین دلیل پیوسته شاهد روی‌گردانی از نظریه‌ها و روش‌ها و روی‌آوری به نظریه‌ها و روش‌هایی متفاوت یا مخالف با آنها هستیم.

این حکیم متأله زیبادیدن و هماهنگ‌یابی این عالم را در گرو منظومه‌بینی آن دانسته، دریافت هدف معین، راه مشخص و راهنمای هماهنگ با آن هدف و راه را بهره‌گران سنگ عالم جامع‌نگر می‌داند: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۱ (طه: ۵۰). چنین عالمی در بررسی هر پدیداری، توجه به اصول نظام غایی حکیمانه، نظام فاعلی

نظریه علم دینی علامه جوادی آملی اختصاص یافته است. در این اثر استاد علی‌تبار یکی از امتیازهای رویکرد علم دینی علامه جوادی آملی را جامعیت نسبی آن نسبت به دیگر دیدگاه‌های موجود علم دینی می‌داند و دیگر امتیاز آن را معرفی‌کردن فلسفه اسلامی به عنوان یک الگوی تولید دانش اسلامی دانسته است، هرچند مواردی از مختصات این رویکرد را نقد کرده است (ر.ک: علی‌تبار، ۱۳۹۳، ص ۲۰۲).
 ۱. موسی گفت: پروردگار ما همان کسی است که هستی درخور هر چیزی را به آن داده، سپس آن را به راه کمال هدایت کرده است.

عالمانه و منسجم و نظام داخلی خردمندانه و هماهنگ پدیدار را شرط زیبایی، معرفت صحیح و به‌کارگیری بایسته آن می‌داند (ر.ک: همو، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۹۴).

به نظر این حکیم فرزانه هر یک از شریعت و طبیعت هم به مبدأ فاعلی و مصدر خویش پیوند دارد، هم به مبدأ غایی مقصد و هم به مبدأ قابلی تکونش. خاستگاه بینش مادی غافل از مبدأ و غایت به علوم انسانی و تجربی، فطانتی است بتراء، صرفاً افقی و بی‌بهره از اوج عروج عمودی. شریعت و نیز فطرت و طبیعت انسان از ارکان عمده علوم انسانی است و در تمام مراحل تحصیل و کاربرد علوم انسانی حقیقی و اعتباری باید به این سه و علل فاعلی و غایی توجه داشت؛ برای مثال علل فاعلی حقوق انسان‌ها و ملت‌ها (آزادی، استقلال، حق تعیین سرنوشت، امنیت و...) آفریدگار منزه از ماده و طبیعت است و مقصود از اعطای این حقوق، بهره‌مند شدن انسان از آنها، نیل به برترین کمال، نورانی شدن روح انسان حق‌مدار و هرچه نزدیک‌تر شدن وی به برترین مقام قرب و سرانجام لقاءالله است: «أَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصَصْتَهُمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ»^۱ «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (ابراهیم: ۱). انسان باریافته به این سطح از نورانیت به مرتبه شهود علمی و عینی حقایق برتر از عالم طبیعت و مثال و شهود نور آسمان‌ها و زمین^۲ دست می‌یابد و به اندازه سعه وجودی خویش مظهر این نور می‌شود. این همان غایت بالذات است که همه غایت‌های بالعرض و عملی مانند اقامه قسط و عدل و امثال آن، در راستای باریابی به این مقصد غایی است. در مورد فاعل‌ها نیز اگر از فاعل‌های بالعرض عبور کرده، به فاعل بالذات حکیم برسیم و بتوانیم پدیدار مورد مطالعه را در منظومه غایتمند عالم - که در ارتباطی معنادار با غایت و مبدأ عالم است - مکان‌نمایی کنیم، معرفت ما نسبت به آن پدیدار بس متفاوت می‌شود؛ زیرا تفاوت‌های بسیاری هست میان اینکه به گاه مطالعه انسان، تمام توجه عالم صرفاً معطوف به ساحت طبیعی و طبیعت انسان یا جامعه باشد تا اینکه وی انسان را مخلوقی برخوردار از کرامت (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ: به راستی ما فرزندان آدم را

۱. مناجات حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام، دعای کمیل.

۲. نور: ۳۵ (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

(به موهبت خلیفه‌اللهی و خرد) گرامی داشتیم) (اسراء: ۷۰) و مصداق «نفخت فیہ من روحی: و از روح خود در او دمیدم (حجر: ۲۹) و خلیفه‌الله یا خلیفه انسان کاملی بداند که در صیوررت خویش، در پی دستیابی به برین مرتبه لقاءالله می‌باشد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۳ب، صص ۳-۶ و ۹۹-۱۰۱ و ۱۳۸۱، ص ۳۰-۳۱).

در صورت برخورداری از چنین نگرشی به انسان، جامعه، تاریخ، حقوق، اقتصاد، سیاست و... هیچ‌گاه ممکن نیست نیازهای وی را همان‌ها که امثال *مازلو* می‌گویند، بدانیم (ر.ک: همو، ۱۳۸۷الف، ص ۹۹). نیز آن‌گاه که عالم غافل از مبدأ غایی و مبدأ فاعلی نقش فطرت الهی انسان و خلیفه‌اللهی وی را اصلاً نفهمد و طبعاً به هیچ روی آن نقش را لحاظ ننماید و نیز نقش باورها و ارزش‌های دین را در حیات اجتماعی به‌طورکلی منکر بشود و تمام تعالیم کتب آسمانی و انبیا را نادیده و بی‌فایده بینگارد^۱ و با پیروان حقیقی انبیا تعامل‌های خصمانه داشته باشد، نمی‌تواند ساحت‌های غیب و شهادت عالم و روابط پویای آن دو را دریابد و به دریافت‌های ثابت، فراگیر، پایا و پویا نسبت به انسان، جامعه، تاریخ، حقوق، اقتصاد، سیاست و... دست بیابد: «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ: و چه کسی جز آن کس که سبکسر بوده و نیک و بد خویش را باز نشناخته است از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد» (بقره: ۱۳۰) و «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا * أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا: آیا دیدی آن کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده است؟ مگر تو بر او گماشته شده‌ای تا بتوانی او را هدایت کنی؟ آیا می‌پنداری بیشتر آنان که پیرو هوای نفس اند گوش شنوا دارند و یا تعقل می‌کنند؟ آنان جز مانند دام‌ها نیستند که از سخن جز آوایی نمی‌شنوند و از اندیشه بهره‌ای ندارند،

۱. انعام: ۲۵ (وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ: از میان آنان کسانی هستند که به تو گوش فرا می‌دهند، ولی ما بر دل‌هایشان پرده‌هایی افکنده‌ایم تا آن را درنیاوند و در گوش‌هایشان سنگینی قرار داده‌ایم و اگر هر نشانه‌ای را ببینند، آن را باور نمی‌کنند، تا آنجا که چون نزد تو آیند، با تو مجادله می‌کنند، کسانی که کافر شده‌اند، می‌گویند این (قرآن) چیزی جز افسانه‌هایی که مردم نخستین بافته‌اند، نیست).

بلکه چون از درک و فهم خود بهره نبرده اند از دام‌ها نیز گمراه ترند» (فرقان: ۴۳-۴۴).

ب) منظومه فهمی علوم و امور

خدای سبحان عالم و آدم و دین و حکمت و علم همه را منظومه‌هایی هماهنگ با یکدیگر آفریده و برای معرفت به هر جزء از این عالم، منابع و سازکارهایی مناسب در درون یا بیرون هویت الهی انسان تعبیه نموده است. برخی از این منابع فطرت، عقل و شریعت است که بهره‌گیری صحیح، بجا و به‌اندازه از هر یک در موضوع‌های مورد مطالعه بسیار حائز اهمیت است. این در حالی است که به نظر علامه جوادی در بینش‌های حس‌گرا هیچ پیوندی بین دین و فلسفه محض، فلسفه مضاف و علم نیست؛ زیرا تنگنای حس‌هرگز توان یافتن فراخنای عوالم غیب و شهود و حقایق آنها را ندارد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹ الف). ایشان نسبت به نقش فلسفه‌های الحادی در پیدایش علوم الحادی و نیز فلسفه‌های مضاف الحادی می‌فرمایند: هرچند بین علم و فلسفه علم از یک سو و دین از دیگر سو ذاتاً تعارضی وجود ندارد، از آنجاکه جهان‌بینی و هستی‌شناسی ملحدانه [و مبانی و اصول موضوعه‌اش] با دین ناسازگار است، علم و فلسفه مضاف مبتنی بر آن ابزار الحاد شده، تمام هستی را از منظر صرف تجربه‌حسی می‌بیند و تفسیر می‌نماید. چنین فلسفه محض و علوم و فلسفه مضاف آن علوم، نه تنها معارض با دین که معاند و محارب آشتی‌ناپذیر با آن هستند و جز در حالت هزیمت و شکست به الفت رضایت نمی‌دهند (ر.ک: همو، ۱۳۸۷ ج، ص ۱۲۷-۱۳۰).

نیز ایشان می‌فرمایند از آن رو که پیش‌فرض‌ها، اصول موضوعه، فرضیه‌ها، نظریه‌ها و روش‌های عمده یک علم در فلسفه مضاف بررسی می‌شوند و دستمایه علوم و جانمایه فلسفه‌های مضاف مبتنی بر فلسفه محض یا جهان‌بینی کلی عالم است، برای اسلامی کردن علوم انسانی باید بر دینی بودن فلسفه‌های مضاف به آن علوم - که حلقه واسط بین فلسفه محض و آن علوم است - تمرکز نموده، فلسفه محض را از فیلسوفان متأله فرا گرفت (ر.ک: همان، ص ۱۶۷-۱۶۸)؛ زیرا فلسفه محض یا ناب هرچند به گاه

پیدایش فاقد تعیین است، نمی‌تواند نسبت به انتخاب راه توحید یا الحاد بی تفاوت بماند. اگر اندیشه‌ورز فلسفه، به وجود مبدأ فاعلی نظام آفرینش پی ببرد و به توحید باور بیابد، تمام مبادی، مبانی و مسائل علوم متأثر از این فلسفه و فلسفه‌های مضاف بررسنده یا پشتیبان آن علوم، الهی یا اسلامی می‌شوند و عقل با اعتراف به قصور خویش و خضوع در پیشگاه قدسی وحی، پذیرای ولایت وحی می‌شود و همواره دستاوردهای خویش را با آن میزان برین می‌سنجد و هرگز دغدغه ناسازگاری بین پیامبر درون و پیامبر برون پدید نمی‌آید: «حاشا الشریعة الحقة الإلهیة البیضاء أن تكون أحكامها مصادمة للمعارف الیقینیة الضروریة و تباً لفلسفة تكون قوانینها غیر مطابقه للکتاب والسنة» (الشیرازی، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۰۳)؛ ولی اگر فیلسوف راه الحاد را برگزیند، جهان‌بینی و هستی‌شناسی اش الحادی شده، تمام مبادی، مبانی، مسائل اندیشه‌های علمی، انگیزه‌های عملی و نیز فلسفه‌های مضاف متأثر از فلسفه محض، طارد نقش غایت و مبدأ فاعلی نظام آفرینش شده، به اندک دانش ناقص خویش غره می‌شود و علوم و حیانی را به استهزا می‌گیرد: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مَنِ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ: چون از یاد ما روی برتافتند و جز زندگی دنیا را نخواستند، از آنان روی برگردان و کارشان را به خدا واگذار، این متهای دانش آنان است که تنها درباره دنیا می‌اندیشند، قطعاً پروردگار تو به کسی که از راه او دور گشته، به بیراهه افتاده دانتر است و او به آن که هدایت یافته است و راه او را پیموده است، نیز آگاه‌تر است» (نجم: ۲۹-۳۰). «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ: و هنگامی که پیامبران‌شان آن معارف روشن را برایشان آوردند، به دانشی که خود داشتند، دل خوش کردند و پیام رسولان را به تمسخر گرفتند، ولی سرانجام همان چیزی که به استهزا می‌گرفتند، بر آنان فرود آمد» (غافر: ۸۳)؛ هرچند ممکن است گاه عالم نسبت به مبادی یادشده یا لوازم آن مبادی، جاهل یا غافل باشد. البته انسان‌ها و جامعه‌های آگاه از نقص خویش، ضرورت نیازمندی به معلم و مزکی بیرونی را احساس می‌کنند و با رجوع به خلیفه‌الله و انسان کامل، دین - هدیه سراسر نورانی خدای سبحان - را به گونه شایسته

تلقى می‌کنند: «وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعْلَمُ لَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ: پیامبری از خودشان برانگیخت؛ پیامبری که آیات خدا را بر آنان تلاوت می‌کند و آنان را به وسیله کارهای شایسته و اخلاق نیکو رشد می‌دهد و قرآن و معارف آن را به ایشان می‌آموزد» (جمعه: ۲). «فإننا صنائعُ ربنا والخلقُ بعدُ صنائعُنا: ما پرورش یافتگان پروردگار خویش هستیم و مردم تربیت شدگان ما هستند» (نهج البلاغه، نامه ۲۸).

بدین ترتیب پایگاه فلسفه الهی و آثار علمی و عملی آن، بیت مرصوص تقواینیاد است؛ درحالی که جایگاه فلسفه الحادی و فلسفه مضاف و علوم مولود آن، همه سراسر بیوت عنکبوت طغوی بنیان است: «أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: آیا کسی که اساس دین و روش زندگی خود را بر تقوای الهی و دستیابی به خشنودی خدا نهاده، بهتر است یا کسی که بنیان دین و روش زندگی‌اش را بر لبه بی‌ثبات رودی نهاده است و با آن بنا در آتش دوزخ می‌افتد و خداوند مردم ستمکار را به قرب خویش نمی‌رساند» (توبه: ۱۰۹/ ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷ج، ص ۱۶۸-۱۷۱).

نیز پندار دسترس‌ناپذیری معرفت و علم مطلق، نسبیّت معرفت و واقع، ابتدای علوم بر نظریه‌ها، فرضیه‌ها و روش‌های ناپایدار، بسیار سست است و خطاپذیری برخی موارد علم نمی‌تواند مانعی بر سر راه باور به امکان‌پذیری علم و معرفت یقینی یا اطمینان‌آور ایجاد بنماید. در این راستا مهم این است که تمرکز بر نظام داخلی اشیا، به هیچ روی عالم را از توجه به نقش و آثار معرفت و باور به مبداهای فاعلی و غایی باز ندارد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷ج، ۱۴۵-۱۴۶)؛ زیرا ظهور زیبایی و کمال عالم در گرو منظومه‌بینی و منظومه‌فهمی کل عالم و تمام اجزای آن است تا هر یک از نظام داخلی شیء و نظام بیرونی آن بتواند برای یکدیگر نقش هم‌تکمیلی ایفا نماید (ر.ک: همان، ص ۱۹۴-۱۹۵)؛ از همین رو علامه حکیم علامه جوادی تأکید می‌فرمایند که در صورت برخورداری علم از موضوعی واحد- اعم از معرفت اولی ناظر به جهان خارج و معرفت ثانوی ناظر به علوم یا امور- سراسر مجموعه‌ای است منسجم از قضایای [مبتنی بر مبادی برهانی تبیین‌گر روابط آن قضایا] درباره موضوعی حقیقی و این قضایا حاصل

پیوند بین موضوعها و محمولهای آن موضوعها می باشد (ر.ک: همو، ۱۳۷۸، ص ۲۵۴-۲۵۵).

نیز از آنجاکه راه شناخت علل اربعه علوم یا امور به خوبی و کمال معرفی شده است و درک صحیح از فلسفه محض و علوم و فلسفه مضاف در گرو فهم پیشین یا ضمنی و یا متأخر از این علل است، شناخت نظام داخلی اشیا باید در چارچوب چنین نگرشی صورت بپذیرد؛ همچنین در راستای نیل به غایت این عالم، هم مقصد غایی و ابدیت انسان برای وی کاملاً آشکار شده است و هم مبدأ فاعلی آن به آن تمام پدیدارهای این عالم؛ هم استعداد، ظرفیت و محتوای لازم و کافی به عنوان ره توشه سیر استکمالی انسان در فطرت، شریعت، عقل و دل پیش بینی شده است و هم صورت و روش فهم و به کارگیری هماهنگ این منابع و مواد معرفتی به انسان تعلیم شده است: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد» (علق: ۵). بدین ترتیب با این همه معارف فراهم آمده برای انسان، نادیده انگاری منظومه بینی و منظومه فهمی عالم، جز تشویه چهره عالم و واژگونه نمایاندن ساختارهای حقیقی و زیبای عالم،^۱ منفعت انگاری و قدرت مداری به جای حق گرایی و عدالت خواهی، تلبیس و تدلیس به جای حق محوری و حق نمونی، ثمره ای در پی نخواهد داشت. فلسفه های تک ساحتی ماده گرا، علوم و فلسفه های مضاف سکولار و رسانه های دروغزن و فریبکار با بهره گیری از اغرا و تمویه و جذب فریب خوردگان به کژراهه ها، آنها را به انواع عصیان ترغیب می نمایند: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» بر اثر شرک ورزیدن مردم و گناهایی که مرتکب می شوند، فساد و تباهی، خشکی و دریا را فراگرفت. تا خداوند وزر و وبال برخی از رفتارها و باورهای نادرست مردم را به آنان بچشاند، باشد که از شرک و گناه بازگردند و به توحید و فرمانبرداری از او گردن نهند» (روم: ۴۱) و پیوسته آزادی، استقلال، امنیت و وحدت ملت ها را در راستای گسترش قلمرو و ابعاد سلطه خویش تهدید می کنند و در این راه

۱. نساء: ۱۱۹ (فَلْيَعِزَّنْ خَلْقَ اللَّهِ: تا آفرینش خدا را دگرگون سازند).

هیچ مانع یا خط قرمزی برای خویش نمی‌شناسند و از هیچ جنایتی ایبا ندارند: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ: و چون به حکومت رسد، در زمین به تکاپو می افتد تا در آن تباهی کند و کشت و نسل بشر را به نابودی کشاند، و خداوند تباهی را دوست نمی دارد» (بقره: ۲۰۵)؛ درحالی‌که اگر هنگام انسان‌شناسی به جای تمرکز بر طبیعت مادی وی، بر منزلت وی در هستی و مقام خلیفه‌اللهی انسان کامل و نقص انسان عادی در تشخیص دقیق صراط مستقیم و نقش انسان کامل، کتاب آسمانی، فطرت، عقل و دل در ارائه محتوا و صورت هدایت توجه می‌شد، به یقین هم فلسفه محض، فلسفه مضاف و علوم صبغه الهی می‌یافتند و هم صراط رساندن انسان و جامعه به برترین درجه قرب الی الله بس کوتاه‌تر و کاملاً هموارتر می‌شد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷ج، ۱۹۴-۱۹۵).

به‌طور خلاصه مختصات مورد نظر معظم‌له برای فلسفه مضاف به علوم یا امور حقیقی یا اعتباری، بایسته و پیشینی است. بنابراین از منظر ایشان فلسفه مضاف، رشته معرفتی زیرمنظومه فلسفه محض است و ناظر به علل اربعه علم حقیقی یا اعتباری مضاف‌الیه. معظم‌له در این زمینه می‌فرماید: تأثیری که دیدگاه‌ها، نظرها و مباحث مختلف فلسفی در هر یک از علوم جزئی می‌گذارد، می‌تواند به عنوان بخشی از فلسفه هر علم - به هنگام تبیین علل نقش‌آفرین در پیدایش و تطور آن علم - مطرح بشود. البته راه تبیین تنها بیان علمی نیست، بلکه ارائه روش عملی نیز ضروری است. آنچه به عنوان فلسفه علم مطرح می‌شود، در واقع کاوش درباره علل غایی، فاعلی، مادی و صوری علوم گوناگون است و این همان چیزی است که از هنگام تدوین علوم - هر چند به صورتی مختصر - در بدو ورود به هر علم، تحت رؤس ثمانیه آن علم بررسی می‌شود (ر.ک: همو، ۱۳۸۸ج، ۵۹۳ و ۱۳۷۵، ص ۱۴۸). به هر حال نوع نگرش کلی ایشان به علوم انسانی اسلامی، وابستگی این علوم به فلسفه محض، از راه تبیین علل اربعه این علم‌ها در فلسفه علوم انسانی، بر اساس چارچوب و منطبق فهم دین است (ر.ک: همان، ص ۱۴۸).

۳. مهم‌ترین مبانی علوم انسانی اسلامی

الف) مبانی انسان‌شناختی

مهم‌ترین و نخستین اولویت در مبحث انسان‌شناسی، یافتن پاسخ‌های درخور برای پرسش‌های زیر است:

فطرت الاهی انسان و جامعه چه نگرش‌ها، آرمان‌ها و گرایش‌هایی برای انسان و جامعه به ارمغان می‌آورند؟

فطرت الاهی در راستای کدام غایت متعالی، انسان و جامعه را به تکاپو فرا می‌خواند؟

مقدمات و لوازم دستیابی به آن غایت برین، چه علوم یا اموری می‌باشند؟ در جهت نیل به آن غایت، انسان خود از چه بینش‌ها و گرایش‌هایی به صورت فطری بهره‌مند است؟

افراد انسان و جوامع، به چگونه تربیت اجتماعی نیازمندند؟ الگوی بایسته راهبری انسان و جامعه چگونه است و رهبر آن باید از چه ویژگی‌هایی برخوردار باشد؟

انسان، جامعه و رهبر، هر یک چه مسئولیت‌هایی بر عهده دارند؟ ساختار تقسیم مسئولیت‌ها بین عناصر سه‌گانه یادشده، چگونه می‌باشد؟ هر انسان یا جامعه‌ای در برابر دیگر انسان‌ها و جوامع، چه مسئولیت‌هایی بر عهده خویش دارد؟

در دین الاهی فطری انسان از کدام جایگاه شایسته و چگونه از سهم بایسته‌ای در نظام اجتماعی برخوردار است؟

خلاصه پاسخ‌های علامه جوادی آملی به این پرسش‌ها- با عنایت به موضوعیت و اولویت فطرت- به صورت زیر است:

خلافت الاهی انسان: در انسان‌شناسی توحیدی- بر خلاف اومانیسیم و فردگرایی-

انسان خلیفه الله است و مسئول در برابر به سوی خدا رفتن و خدایی شدن خویش و دیگران (تخلقوا باخلاق الله) (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۸، ص ۱۸۹/ ر.ک: همو، ۱۳۹۰: ۶۶-۶۹).

غایت استکمالی و توحیدی انسان: بینش‌ها و علوم مبتنی بر کمال‌طلبی فطری و غایات توحیدی انسان، با سرشت پیشینی انسان و سرمایه‌های آن، چنان سازوار است که می‌تواند تمام انسان‌ها و ملت‌های حقیقت‌جو، آزادی‌خواه و عدالت‌طلب را بر محور دین فطری گرد هم آورد، مگر اینکه افراد و گروه‌هایی خودشان نخواهند در این مجموعه وارد بشوند. نیز از آنجاکه نقطه تمرکز انسان‌شناسی اسلام، نظریه فطرت الاهی انسان است،^۱ علوم انسانی باید در راستای شکوفایی معارف فطری انسان باشد، نه در جهت بیگانه‌سازی یا تحریف و مستورنمودن آن. این‌گونه نیست که انسان در برابر انواع گوناگون انگاره‌ها و مدعاهای به‌اصطلاح علمی، فاقد زمینه‌ای فطری و پیشینی باشد و نتواند از هیچ بدیلی در برابر آنها استفاده نماید. رسالت اصلی انبیا هم تلاش برای حفاظت از سرمایه فطری انسان‌هاست که مبدا انسان این گنجینه عظیم را دفن کند و به دام شک^۲ و جهل مرکب و جزم به خلاف (واقع) و عزم برخلاف^۳ درافتد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف، ص ۱۴۱).

توحید سیاسی: خاستگاه ناکارآمدی و شکست علوم انسانی جدید و فلسفه‌های مادی پشتیبان آنها، سوء استفاده سلطه‌گران در راستای تحمیل نگرشی خاص به انسان و علوم انسانی بر دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی و رسانه‌هاست تا همگی ابزارهایی در خدمت سلطه ثروت و قدرت باشند.

۱. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» [حال که روشن شد آفرینش و تدبیر در اختیار خداوند است و او هیچ‌گونه شریکی ندارد و کسانی که از وی روی گردانده‌اند در قیامت راه نجاتی ندارند، پس] روی خود را به سوی این دین [تسلیم خدا بودن] بگردان و بی‌آنکه به راست یا چپ گرایش یابی، تنها به آن چشم بدوز، بر این دین پایدار باش؛ دینی که فطرت خدادادی‌ات تو را به آن گرایش می‌دهد؛ همان فطرتی که خداوند همه انسان‌ها را بر آن آفریده است، آفرینش خدا دگرگونی ندارد و با اختلاف افراد و اختلاف زمان‌ها و مکان‌ها، تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد. این است دین استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» (روم: ۳۰).

۲. «فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ» (توبه: ۴۵). «بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ» (دخان: ۹).

۳. «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل: ۱۴).

نظام سلطه جهانی با اجازه نقد ندادن به نظریه‌های غالب سکولاریستی، مانند نظریه تکامل و فروکاستن انسان به ساحت طبیعت مادی و غرایز فرودینش که هدف برین و دغدغه اصلی‌اش افزایش رفاه و لذت خود باشد و بس، از یک سو پیوسته به توسعه‌طلبی خویش ادامه می‌دهند و از دیگر سو به وابسته و برده‌سازی انسان‌ها و ملت‌ها. این نظام بر این باور است که چون انسان در سیر تکاملش به حیوانی پیچیده تبدیل شده است، باید به پشت سر خویش و قانون حاکم بر جنگل توجه کند و نتیجه بگیرد که در عالم سیاست و اقتصاد و فرهنگ، قدرت معیار حقیقت است و ابرقدرت‌ها خدایان مشروع حاکم بر مقدرات همگان.

هدایت خردپذیر و وحیانی: در راستای اسلامی‌سازی علوم انسانی باید خاستگاه الهی و توحیدی انسان و مقام خلیفه‌اللهی وی و غایت برین حداکثر کمال ممکن برای جامعه بشری پیوسته مطمح نظر باشد. در این جهت توجه به فطرت الهی انسان و کرامت ذاتی وی، عزتمندی و شرافت و حکمت او و توان کمال‌یابی و کمال‌بخشی وی، از مبانی و مؤلفه‌های نقش‌آفرین در سامان‌بخشی به علوم انسانی اسلامی می‌باشد.

در جهت هدایت جامعه، امت، بلکه جامعه جهانی به سرمنزل مقصود، هم رهبران مسئولیت دارند، هم تک‌تک انسان‌ها و جوامع. هر یک از اینها مسئول‌اند به سهم خویش نقش‌های خود را آگاهانه و متعهدانه ایفا نمایند. از نظر قرآن کریم هم متبوع موظف است بر اساس شناخت و تحقیق به راهبری بپردازد، هم تابع موظف است در تبعیت و تقلید خویش محقق باشد.^۱

رهپویی انسان به سوی ذروه‌های فضیلت، عدالت، کرامت، استقلال، آزادی از غیر خدا، تواضع، پاکدامنی، امانتداری، حلم، گشاده‌دستی، قدرت و... سیر به سوی اسمای عظیم پروردگار است: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری: ۵۳). فراتر از این سطح، سیر به سوی اسمای اعظم است: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيُّمَا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ

۱. وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛ در هیچ‌یک از شئون فردی و اجتماعی خود، بدون تحقیق و شناخت پیروی نکن؛ زیرا جوارح و جوانح ادراکی و تحریکی همگان در پیشگاه الهی مسئول می‌باشند (اسراء: ۳۶).

الْحُسْنَى» (اسراء: ۱۱۰) و غایت سیرورت در مرحله دوم، لقاءالله یا لقاءالرحمن است. مراحل سوم و چهارم، گذر انسان از «تعیین اسمی» است و سیر به سوی هویت ضمیری (فراتر از اِلی الله و اِلی الرحمن)، در قالب‌های سیرورت به سوی ضمیر غایب (اِیْهِ الْمَصِيرُ) (مائده: ۱۸) و ضمیر خطاب («اِیْکَ الْمَصِيرُ») (ممتحنه: ۴) و «اللَّهُمَّ اِنِّی اَسْتَلْکَ مِنْ جَمَالِکَ بِاَجْمَلِهِ وَکُلُّ جَمَالِکَ جَمیلٌ» (سید بن طاووس، ۱۴۰۹، ص ۷۶). مرحله پنجم اعلان پروردگار از سیر انسان با تعبیر «به سوی ما» (با ضمیر متکلم مع الغیر) است (اِیْنَئِنَّا الْمَصِيرُ) (ق: ۴۳) و در فرجام، مرحله ششم و فراترین مرتبه، اعلان پروردگار از سیرورت انسان با تعبیر «به سوی من» (با ضمیر متکلم وحده) است («اِلیَّ الْمَصِيرُ») (لقمان: ۱۴) و «ارْجِعِ اِلیَّ رَبِّکَ» (فجر: ۲۸) (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۷۴۸-۷۵۰ و ۱۳۹۰، ص ۶۹-۸۰).

فرجام هولناک عدم شناخت صحیح انسان، سپردن ولایت وی به دست شیطان است تا شیطان به جای او ببیند، ببیند، بشنود، بگوید و فعالیت نماید و نتیجه نیکوی شناخت صحیح انسان، سپردن ولایت وی به دست خدای سبحان است تا پروردگار مدیریت حیات فردی و اجتماعی-سیاسی وی را در اختیار بگیرد (ر.ک: همو، ۱۳۸۸، ص ۶۶۱-۶۶۳ و ۱۳۸۹، ص ۴۸۶).

ب) مبانی غایت‌شناختی، خدانشناختی و هستی‌شناختی

خدای سبحان هر بحثی را با توحید آغاز می‌کند و با آن به پایان می‌برد؛ چنان‌که تعلیم همه انبیا مبتنی بر توحید است. منکران نبوت و معاد مبدأ هستی را به‌درستی نشناخته‌اند (انعام: ۹۱ / حج: ۷۴ / زمر: ۶۷). چنانچه برای کسی توحید ربوبی و توحید الوهی بخوبی تبیین بشود و خدای سبحان و اسمای حسناش را بشناسد، همه معارف برای وی حاصل می‌شود. آن کس که نقص، نیازمندی و فقر انسان به هدایت را دریابد می‌فهمد که تنها کسی می‌تواند موجودی را بپروراند که از ذات، کمالات ذاتی، راه تکامل و سود و زیان آن برخوردار باشد و کسی که آن موجود را آفریده باشد، می‌تواند

از این گونه امور باخبر باشد. نیز رب آفریننده روابط بین هر مستعد و کمال اوست؛ زیرا مبدأ به گاه اعطای یک کمال به یک موجود، آن وصف کمالی را می آفریند (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف، صص ۱۳۶-۱۳۷ و ۱۴۴-۱۴۵). نیز با توجه به اینکه توحید، حقانیت و عدالت مبنایی ترین اصل های دین هستند و غایت دین نورانی کردن انسان است، تمام رشته های فلسفه، دانش و هنر اسلامی باید به گونه ای سامان یابند که تمام اجزای آن بیانگر و عینیت بخش به این هدف غایی باشد؛ یعنی نظریه های توحید، حقانیت و عدالت باید مرجع اصلی برای دیگر نظریه های علوم انسانی باشند (ر.ک: همو، ۱۳۸۹ الف، ص ۳۰۶).

ج) مبانی معرفت شناختی

با توجه به امکان و واقع شدن معرفت مطلق، امکان و واقع شدن معرفت به عالم خارج از ذهن انسان و درون ذهن خویش، واقع نمایی شناخت حصولی و امکان و وقوع شناخت یقینی، امکان انتقال معرفت و تعلیم به دیگران، در ادامه معرفت شناسی و مبانی معرفت شناختی را از منظر علامه جوادی آملی پی می گیریم. معرفت شناسی تعیین کننده ظرفیت و صورت بندی نظام دانایی و حیات اجتماعی در هر تمدن و فرهنگی است. تحصیل معرفت نسبت به دین، وابسته به بهره گیری همزمان از تمام منابع معرفتی معتبر و استفاده از آیت یابی حکمت نظری و عبرت آموزی حکمت عملی است و روش شناسی تمام فلسفه ها و علوم و هنرها وابستگی تام دارد به نوع معرفت شناسی آنها (ر.ک: همو، ۱۳۸۸ ج، ص ۵۹۰). در این راستا عقل و نقل فقط با همدیگر می توانند معرف گزاره ها و آموزه های اسلام و نیز حجت شرعی دین حنیف باشند و هیچ یک از این دو نمی تواند به تنهایی به تمام آنچه هست و آنچه باید، احاطه یابد؛ زیرا معرفت دینی محصول سنجش و تعامل توأمان دانش نقلی و دانش عقلی است. اسلام همزمان هم توانایی بهره گیری از قابلیت های بی پایان عقل و نقل - تحت هدایت و رهبری وحی به صورت عرضه احکام عقل و روایات به قرآن - را داراست،

هم قادر است مبانی جامع و خطوط کلی بسیاری از علوم را فراهم آورد (ر.ک: همان، ص ۲۳۶). شایسته است در ذیل معرفت‌شناسی روش تحلیل عقلانی موارد زیر بررسی گردد: تعیین مراد از دین و علم؛ روش به‌کارگیری هر یک از عقل و نقل در فرایند استنباط معرفت دینی؛ وجود هماهنگی بین عقل و نقل؛ روش رفع ناهماهنگی‌های ظاهری بین عقل و نقل؛ در خصوص علوم انسانی اسلامی، ضرورت همراهی عقل و نقل با یکدیگر در تمام فرایند استنباط.

عمده‌ترین منابع معتبر معرفت دینی، دلیل نقلی و یا دلیل عقلی قابل اتکا، حسب رشته علمی یا موضوع مورد بحث می‌باشد و پی‌ریزی علوم انسانی اسلامی وابسته به شناسایی مبانی و روش‌شناسی آن علوم از منظر دین است و عینیت‌یافتن این دو به‌طور عمده در گرو شناسایی چگونگی بهره‌گیری بایسته از دو منبع معرفتی عقل و نقل می‌باشد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷ج، صص ۷۲-۷۳ و ۱۵۴ و ۱۳۸۳ب، ص ۴۰ و ۱۳۸۳الف، صص ۷۶ و ۲۸۷).

انسان‌ها و جامعه‌ها به‌رغم تفاوت‌های فردی و فرهنگی، از فطرت الهی مشترک و در نتیجه فرهنگ الهی مشترک برخوردارند؛ زیرا مفاهیم واقعی بین همه اندیشمندان بشر بر مدار یک یا چند ادله معتبر معرفتی، به‌ویژه تفکر عقلی امکان‌پذیر است (ر.ک: همو، ۱۳۸۹الف، ص ۱۲۹-۱۳۱)؛ ولی به لحاظ سلطه‌طلبی برخی دولت‌ها یا گروه‌ها و اصحاب زر و زور و تزویر، انسان‌ها نمی‌توانند بر مبنای عقل فردی یا جمعی به توافقی رضایت‌بخش، جامع و پایدار دست بیابند که سیاست بین‌الملل امروز بارزترین نمونه آن است؛ درحالی‌که اگر بشر نظام راستین الهی را الگوی خویش قرار دهد، در پرتو آن الگو می‌تواند هم از عقلانیت خویش بهره‌برداری نماید، هم ناگزیر نمی‌شود برای حل تعارض‌های خویش ساخته، به افراط‌گرایی‌هایی مانند نسبیت‌گرایی، این‌جهانی‌سازی، انواع کثرت‌گرایی‌ها، علم‌گرایی، تجددگرایی، فردگرایی، تحویل‌گرایی، انسان‌گرایی، رفتارگرایی، عقل‌گرایی و... پناه ببرد.

بی‌هیچ تردیدی در صورت شناسایی سازکارهای بهره‌گیری بهینه از دو منبع معرفتی عقل و نقل، چنان ظرفیت والا و پایه‌هایی استوار، برای علوم انسانی اسلامی و

روش‌شناسی تولید آن پدید خواهد آمد که خواهد توانست در پرتو صلابت و جذابیت خویش، همگان را شیفته علوم انسانی دین‌بنیاد نماید.

د) مبانی جامعه‌شناختی

بخشی از علوم انسانی مصطلح علوم اجتماعی است، ساحت‌های اجتماعی اعم از کوچک‌ترین نهاد جامعه خانواده تا بزرگ‌ترین آن یعنی جامعه جهانی، ساحت‌ها و سطوح گوناگونی دارد که همگی باید در علوم انسانی مورد توجه قرار گیرند. هرچند بسیاری از رشته‌های علوم انسانی مانند اقتصاد، حقوق، سیاست و... حائز اهمیت بسیار هستند، در این میان از بین تمام آنها جامعه‌شناسی - به لحاظ تمرکز بر ساحت اجتماعی انسان - مورد اهتمام ویژه است. گذشته از لزوم ابتدای علوم و امور بر توحید، عدالت اجتماعی و اتکا به منابع معرفتی معتبر و مؤلفه‌های زیرساختی اخلاق - که مبانی عام تمام رشته‌های علوم انسانی هستند - مؤلفه‌هایی چون وحدت اجتماعی، تعاون، امنیت، وحدت با پیروان مذاهب اسلامی، ادیان توحیدی و انسان‌ها و جوامع الحادی بر اساس اصول مشترک انسانی و... نیز از مبانی جامعه‌شناختی هستند.

از همین رو در جامعه ملی و فراملی همگان موظف به حفظ وحدت‌اند؛ زیرا آثار شوم برآشفتن نظم عمومی و تکه‌تکه کردن جامعه همگان را دچار مشکل می‌کند. مراد از تعبیر گناه اجتماعی فتنه در قرآن، ایجاد آشوب و اختلال در نظام اجتماعی است که پیامدها و عقاب آن نه تنها ستمکاران فتنه‌گر که هم محافظه‌کار ساکت را در آتش خویش می‌سوزاند و هم بی‌گناه قاصر را زبان‌کار می‌کند، هرچند فتنه برای گروه اخیر، آزمونی حکیمانه است: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (انفال: ۲۵).^۱ بیماردلان فتنه‌گر با تمسک به متشابهات، شبهه‌افکنی و باورها و ارزش‌های مردم را خدشه‌دار نموده، از یک سو باعث پیدایش ملل و نحل می‌شوند و از دیگر سو زمینه

۱. از فتنه‌ای بزرگ که در پیش است، بترسید و در دفع آن بکوشید، زیرا آن به‌گونه‌ای است که نباید تنها به ستمکاران شما (فتنه‌انگیزان) برسد، بلکه دامنگیر همه شما خواهد شد.

هـ) مبانی تاریخ‌شناختی

تفرقه و نزاع را فراهم می‌سازند: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (آل عمران: ۷).^۱ قرآن کریم چنین فتنه‌هایی را شدیدتر و بزرگ‌تر از قتل نفس دانسته، فرمان اشد مجازات برای فتنه‌گران صادر کرده است: «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره: ۱۹۱)،^۲ «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره: ۲۱۷)^۳ و «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (بقره: ۱۹۳) / انفال: ۳۹.^۴ در فتنه آتش افروز و آتش‌بیار معرکه ظالم‌اند و عالم محافظه‌کار و پارسای ساکت، به لحاظ ترک فریضه نهی از منکر مقصر و از جهتی دیگر ظالم است؛ زیرا افراد یک جامعه یا جامعه جهانی به مثابه سرنشینان یک کشتی‌اند و هیچ‌یک از سرنشینان حق ندارد جای نشستن خویش را سوراخ نماید و وظیفه همگان بازداشتن وی است، وگرنه همگی با هم در ورطه دریا غرق خواهند شد. به هنگام فتنه وظیفه مردم رجوع به فتنه‌شناس و درخواست دعا از بندگان صالح است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۳، ص ۳۰۸-۲۹۴).

از موارد نقش‌آفرین در شکل‌دادن به علوم انسانی اسلامی، مبانی تاریخ‌شناختی (از مسائل مورد اهتمام فلسفه تاریخ) است. تاریخ آینه تحولات جامعه‌ها در گذر زمان و مؤلفه‌های اصلی تحولات گوناگون تاریخی و فراز و فرود تمدن‌ها و اقوام یا پیروزی و شکست آنهاست که به‌ویژه در قرآن کریم و سخنان امام علی علیه السلام و خردورزان تاریخ مورد اهتمام ویژه بوده‌اند: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُعْوِدُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ» (انفال: ۳۸)؛^۵ «قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» (حجر: ۱۳)؛^۱ «سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ

۱. کسانی که در دل‌هایشان انحرافی هست، از قرآن آنچه را که مشتبه است، دنبال می‌کنند تا گمراهی مردم را طلب کنند و تا از این رهگذر بر خاستگاه احکام و معارف قرآن دست یابند، درحالی‌که هیچ‌کس جز خدا خاستگاه آن‌ها را نمی‌داند.
۲. و شرک و شکنجه از کشتار سنگین‌تر است.
۳. شرک‌ورزیدن به خدا و شکنجه مؤمنان از کشتار در ماه حرام بزرگ‌تر است.
۴. و با آنان بجنگید تا شرک از بین برود.
۵. به کافران بگو اگر از ستیزه‌جویی با خدا و پیامبر دست بردارند و به کشتن و آزار مسلمانان پایان دهند،

أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا» (اسراء: ۷۷)؛^۲ «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» (غافر: ۸۵)^۳ و «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا» (احزاب: ۳۸).^۴ در راستای دستیابی به نگرش ژرف فلسفی به تاریخ و نظریه پردازی توحیدی، هم سیر ملکی و نگرش عبرت آموز لازم است: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (آل عمران: ۱۳۷)^۵ و هم سیر ملکوتی از باطل به حق، قبیح به حسن، کذب به صدق و شر به خیر: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» (اعراف: ۱۸۵).^۶ در جهت سنت شناسی باید با عنایت به علل غایی و فاعلی، از عقل تجریدی و تجربی چنان توأمان استفاده شود که ثمره تاریخ، عبرت آموزی باشد نه صرف آگاهی یابی از تاریخ گذشته: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ» (آل عمران: ۱۳)^۷ و

آنچه گذشته است، بر آنان بخشوده می شود و از آنان انتقام گرفته نمی شود و اگر بار دیگر به فتنه انگیزی و ستیزه جویی باز گردند، خداوند نابودشان خواهد کرد و این سنت خداست که بر پیشینیان نیز گذشته است.

۱. روش اقوام پیشین نیز چنین بود.
۲. این سنت [ما در مورد] پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت.
۳. ولی هنگامی که عذاب سخت ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برایشان سودی نداشت؛ چراکه از روی ناچاری ایمان آوردند، خدا این سنت را مقرر کرده و همواره در میان بندگانش جاری بوده است که توبه مردم بعد از آنکه عذاب را مشاهده کردند، پذیرفته نشود، در آنجا کافران زیان می کنند.
۴. این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند، نیز جاری بوده و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است.
۵. بی گمان پیش از شما نیز سنت هایی بوده و سپری شده است [امت ها روش هایی داشته اند و خدا بر اساس آن سنت هایی را جاری ساخته است]، پس در زمین بگردید و بنگرید که فرجام کسانی که آیات خدا را دروغ شمردند، چگونه بوده است.
۶. آیا در ملکوت آسمان ها و زمین [وابستگی آنها به خدا] و در ملکوت آنچه خدا آفریده است، ننگریسته و در اینکه شاید پایان مهلتشان نزدیک شده باشد، نیندیشیده اند؟ آنان پس از قرآن که معجزه ای آشکار است، به کدامین سخن ایمان می آورند؟
۷. به راستی در این ماجرا برای صاحبان بصیرت عبرتی است.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف: ۱۱۱)؛^۱ زیرا این گونه فطانت‌های بتراء، تاریخی ابتر است که لایتنفع من علمه ولا یضر من جهله (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸ج، صص ۵۸۳ و ۵۸۶).

برخی مبانی مهم تاریخ‌شناختی عبارت‌اند از: نقش بنیادین باور نظری و عملی به توحید و نقش آفرینی خدای سبحان به عنوان نخستین سنت‌گذار و نخستین سان هستی، ضرورت استقرار عدالت و وحدت، بایستگی دفاع از مظلومان و مقابله با مستکبران و نیز نقش آفرینی بنیادین اموری مانند تقوا، تحریف دین یا تضعیف مردم در تحولات تاریخی و... (ر.ک: همان، ۵۸۳-۵۹۱).

سنت ثابت الهی روندی است مصون از اختلاف و تخلف یا محفوظ از هرگونه تبدل و تحول: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر: ۴۳)^۲ (ر.ک: همان، ۵۸۷). دانش سنت ثابت الهی در ساحت‌های گوناگون علوم سیاسی، اجتماعی و... ظهور می‌یابد و کارآمد است و به‌وضوح نشان می‌دهد که چگونه افراد و جوامع با عبرت‌گیری از سنن تاریخ، از جهل علمی به علم- و دستیابی صورت ذهنی صحیح- و از جهالت عملی به عقل و از الحاد به خدایابی و توحید رسیده‌اند (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸ج، صص ۵۸۳-۵۸۵ و ۵۹۰).

(و) مبانی ارزش‌شناختی

مراد از ارزش‌ها بینش‌ها و گرایش‌هایی است که در قالب باورها و علایق تجلی می‌یابند و مراد از مبانی ارزش‌شناختی آن دسته از مبانی است که انسان را به پذیرش یا رد بینش یا گرایشی بر می‌انگیزند و می‌توانند در تداوم یا توقف یا تغییر آن بینش‌ها یا گرایش‌ها نقش ایفا کنند. خاستگاه باور به ارزش‌ها و گرایش به آنها، فطرت، عقل نظری و عقل عملی، شهود و نقل معتبر می‌باشد. فطرت عهده‌دار کلی‌ترین بینش‌ها و

۱. به‌یقین در سرگذشت یوسف و برادرانش برای خردمندان درس عبرتی است.

۲. آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان و [عذاب‌های دردناک آنان] را انتظار دارند؟ هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی.

گرایش‌هاست و عقل نظری هماهنگ با نقل معتبر تعیین‌گر محکومات بینشی است. عقل عملی به امامت عقل نظری عهده‌دار نیت‌ها، اراده‌ها و تصمیم‌های انسان است و در راستای تحکیم تمایلات فطری، بر اساس حکمت عملی، از طغیان شهوت، طوفان غضب و گردباد جاه‌طلبی پیشگیری کرده، آنها را در جهت استکمال وی مدیریت می‌کند. علوم برآمده از بینش‌ها در سامان‌بخشی گرایش‌ها، ایفاگر نقش اساسی‌اند و بررسی مبانی بینشی و ارزشی و نسبت این دو با علوم می‌تواند نقشی بنیادین در تولید علوم انسانی و نظریه‌ها و روش‌های برآمده از مبانی و کاملاً ارزش مدار بنماید. از آنجاکه پیشرفت حد اکثری فراگیر، پایا و پویای هر جامعه‌ای در گرو معرفت هرچه جامع‌تر و ژرف‌تر از ارزش‌ها و پایبندی حد اکثری همگان به آنهاست، علوم انسانی اسلامی که اصلی‌ترین مؤلفه پیشرفت است باید به لحاظ ساحت‌های نظری و عملی از چنان ظرفیتی برای تقویت و گسترش ارزش‌ها در جامعه برخوردار باشد که برای نفوذ نامشروع دشمنان به قلمرو فرهنگ، دیانت، اقتصاد و سیاست مردم هیچ روزنه‌ای باز نگذارند.

ز) ذاتی‌بودن ارزش‌ها: خدای سبحان ادراک زیبایی و زشتی کلیات مسائل اخلاقی را در نهاد انسان‌ها به ودیعت نهاده، به آنان عقل و فطرتی عطا کرده است تا مصادیق نیک اخلاقی را از زشت آن بازشناسند: «فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۸). در عین حال در موارد فراوانی برای حسن یا قبح عملی اخلاقی استدلال می‌کند؛ چنان‌که پس از نهی از رذیلت اخلاقی ناسزاگویی به معبودهای مشرکان می‌فرماید: هر امتی مقدساتی دارد، اگر شما عالمانه به مقدسات آنان ناسزا بگویید، آنان جاهلانه به مقدسات شما ناسزا می‌گویند؛ «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنَا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام: ۱۰۸).

خدای سبحان در تعلیل و توجیه فرمان ارزشی گفتار نرم به موسی و هارون (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا) (طه: ۴۴) می‌فرماید: شاید گفتار نرم شما سبب تذکر و بیداری او بشود: «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» (طه: ۴۴) و نیز آنجا که می‌فرماید: مواجهه شما با بدی به روش خوب باشد: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (فصلت: ۳۴) چنین استدلال می‌کند که دشمن شما به سبب

رفتار نرم شما با وی، به دوست گرم و مهربان شما تبدیل می‌شود: «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت: ۳۸).

نیز پروردگار خطاب به رسول مکرم ﷺ می‌فرماید: به برکت رحمت الهی، نرمخو و مهربان هستی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا» (آل عمران: ۱۵۹). البته همان‌طور که مهر پروردگار مرزی معقول دارد که حکیمانه تحدید می‌شود و در صورت لزوم شعله غضب سر بر می‌آورد، مهر انبیا و اولیای الهی و مؤمنان - که هر کدام مظهر بخشی از اسمای حسناى الهی اند - نیز به گاه ضرورت به قهر تبدیل می‌شود؛ چنان‌که نسبت به فرعون و صنایدید حجاز رخ داد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷د، ص ۳۸۷ - ۳۸۸).

ح) ارزش‌های اخلاقی تعیین‌کننده جهت‌گیری دانش: آنچه از زبان کافران معاند عصر نوح ﷺ نقل شده است، هم بیانگر اعتماد ایشان بر نظام ارزشی باطل است و هم ناظر بر تأثیرگذاری آن نظام ارزشی باطل بر نظام دانشی و نظری آنها: «قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَالُونَ» (شعراء: ۱۱۱) و «وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بُادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنظُّكُمْ كَذِبِينَ» (هود: ۲۷). در آیه اخیر به نحو منفصله مانع‌الخلو از یک سو استکبار ایشان سبب عدم پذیرش دعوت و راز و عظمان‌پذیری کافران از مواظ الهی است و از دیگر سو، مسائل نظری و دانشی - مانند اعتقاد به اصالت حس و تجربه و اصالت ماده - برآمده از ارزش‌های آنها. اعتقاد آن کافران به اصالت ماده و اصالت حس و تجربه نسبت به مبدأ و معاد جهان، لازمه اصرار ایشان بر محسوس و قابل تجربه حسی بودن ربّ بشر و زنده شدن مرده‌ها و رجوع مجدد آنها به همین دنیای مادی و محسوس بود: «وَإِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّتُوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (جاثیه: ۲۵). آن گاه با دست‌نیافتن به آن، حیات مجدد را انکار می‌کردند. خدای سبحان - که ربوبیت خود را فرادنیایی بیان کرده است - ابراز تردید و انکار آنها را چنین پاسخ می‌دهد: «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَبَّ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (جاثیه: ۲۶/ ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹ج، ج ۲، ص ۲۱۵ - ۲۱۶).

نتیجه گیری

مبانی علوم انسانی اسلامی به مثابه بنیان ساختمان، بلکه ریشه درخت علوم است و بدون بررسی این مبانی تولید واقعی علوم انسانی نمی‌تواند آغاز بشود. در نگرش علامه جوادی آملی به دین و عالم و آدم- از جمله فلسفه محض و علوم و فلسفه مضاف- در راستای هرچه بیشتر شکوفاسازی استعدادهاى مجموعه بشریت برای پیشرفت فراگیر، بهینه، پایا و پویا به سوی برترین کمال، مؤلفه‌هایی مانند غایت انسان و جامعه بشری از یک سو و مبدأ فاعلی و مشیت و اراده تشریعی و تکوینی وی از دیگر سو، نقشی بس تعیین‌کننده در چارچوب و منطق فهم انسان، انگیزه‌های عملی وی و چگونگی بهره‌گیری از فلسفه محض و مضاف و علم و باورها و ارزش‌های دین و کاربست آنها در حیات ملی و فراملی می‌یابند. در فلسفه مضاف علت و مبدأ صوری، از یک سو برابند نوع نگرش فیلسوف علم به شرایط لازم و کافی فرضیه، نظریه و روش و از دیگر سو نوع نگرش وی به هستی و هویت عالم و آدم و منابع و روش تحصیل معرفت و ارزش است. نیز در فلسفه مضاف علت و مبدأ مادی فلسفه مضاف، همان علم مضاف‌الیه است که محمل و ظرف عینیت یابی نگرش‌های پیش‌گفته عالم نسبت به علت صوری- و نیز اصول موضوعه و پیش‌فرض‌های پذیرفته‌شده توسط آن عالم برای آن علم- است که سبب الهی یا الحادی شدن آن علم می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. سید بن طاووس؛ إقبال الأعمال، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۲. جوادی آملی، عبدالله؛ انسان از آغاز تا انجام، چ ۳، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۰.
۳. —؛ «تبیین برخی مطالب منزلت عقل در هندسه معرفت دینی»، فصلنامه اسراء؛ س ۱، ش ۲، ۱۳۸۸.
۴. —؛ انتظار بشر از دین، پنجم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷الف.
۵. —؛ تسنیم، تفسیر قرآن کریم؛ ج ۲، چ ۴، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹ج.
۶. —؛ تسنیم، تفسیر قرآن کریم؛ ج ۵، چ ۴، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷د.
۷. —؛ تسنیم، تفسیر قرآن کریم؛ ج ۸، چ ۳، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۸الف.
۸. —؛ تسنیم، تفسیر قرآن کریم؛ ج ۱۲، چ ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۸ب.
۹. —؛ تسنیم، تفسیر قرآن کریم؛ ج ۱۵، چ ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۸ج.
۱۰. —؛ تسنیم، تفسیر قرآن کریم؛ ج ۱۸، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۸د.
۱۱. —؛ تسنیم، تفسیر قرآن کریم؛ ج ۱۹، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹الف.
۱۲. —؛ تسنیم، تفسیر قرآن کریم؛ ج ۲۰، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹ب.
۱۳. —؛ تسنیم، تفسیر قرآن کریم؛ ج ۳۲، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۳.
۱۴. —؛ دین‌شناسی؛ چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱.
۱۵. —؛ ریح مختوم شرح حکمت متعالیه [صدرالدین شیرازی]؛ تنظیم و تدوین حمید پارسانیا؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۱۶. —؛ سرچشمه اندیشه؛ ج ۴، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۳الف.
۱۷. —؛ شریعت در آینه معرفت؛ چ ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸.

۱۸. — فلسفه حقوق بشر؛ چ ۴، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۳ ب.
۱۹. — فلسفه صدر؛ ج ۲، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷ ب.
۲۰. — منزلت عقل در هندسه معرفت دینی؛ چ ۳، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷ ج.
۲۱. الشیرازی، صدر الدین: الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة؛ چ ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی ۱۹۸۱ م.
۲۲. علی تبار فیروزجایی، رمضان؛ «سنجش معیار علم دینی، بررسی نظریه علامه جوادی آملی»، فصلنامه انتقادی - نظری کتاب نقد؛ تهران: ش ۷۰-۷۱، ۱۳۹۳.
۲۳. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ ج ۵۸، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.